

هو العليم

خطاب «الناس» در آیات حج، نشانه اطلاق و اهتمام و اثره شارع

اهمیت و اثره حج در لسان و خطاب شارع

سلسله دروس خارج فقه - کتاب الحج - ادامه باب
استطاعت در حج - جلسه هفتاد و نهم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سرّه

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

صحبت در استطاعت به معنای عدم شرطیت واجب بود و عرض شد که در مسئله استطاعت، آنچه را که مبنای شرع بر آن تعلق گرفته است، با آنچه که در اذهان موجود است، متفاوت می باشد.

اطلاق امر به حج، مقتضی عدم شرطیت

شیء

اطلاق امر، مقتضی عدم شرطیت شیء برای مأمور به است و ما در مسئله حج، چنین تقید و شرطیتی را نمی بینیم.

لذا در این مسئله مشاهده می کنیم آیه ای که برای وجوب حج وجود دارد، قید و شرط خاصی را برای حصول این وجوب لحاظ نکرده است. در آیه شریفه می فرماید: ﴿وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ آلِ بَنِي ٓتٍ مِّنْ أَسْطَاعٍ إِلَىٰ هِ سَبِيلٍ ٓ١﴾. ﴿سَبِيلٍ ٓ٢﴾ یعنی هر

^۱ سوره آل عمران (۳) آیه ۹۷.

کسی که راه به‌سوی حج دارد، این وجوب شامل او خواهد شد و برعهده او است که این حج را انجام دهد؛ ﴿لِّلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ اَلْبَيْتِ﴾.

نکته ادبی در آیه: تکلیف به حج، برای

همه مردم

در اینجا نکات ادبی دقیقی وجود دارد،

نمی‌فرماید: «**من استطاع بشرط کذا**»؛ یعنی

نمی‌فرماید که دارای مرکب، راحله و مئونه برگشت

باشد، بلکه ﴿مَنْ اَسَّ تَطَاعَ اِلٰی هٗ سَبِيْلًا﴾ یعنی

راه به‌سوی حج داشته باشد و از نقطه نظر قطع

مسافت، بتواند خود را به مکه برساند؛ در واقع کسی

که بتواند خود را برساند، باید به حج برود.

حالا فرض کنید کسی در آن طرف دریاست و

بَلَمَ و کشتی نیست تا او را به مکه بیاورد، او **لا**

يستطيع و طبعاً وجوب هم منتفی می‌شود؛ یا اینکه

فرض کنید که شخصی مریض است و نمی‌تواند قیام

به حج کند، طبعاً این مستثنی است.

در این آیه ﴿وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ اَلْبَيْتِ

مَنْ اَسَّ تَطَاعَ اِلٰی هٗ سَبِيْلًا﴾ کلمه ﴿النَّاسِ﴾

آمده است؛ ﴿وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ﴾ - خوب دقت کنید!

- در سایر تکالیف داریم که می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ﴾؛^۱ ای کسانی که ایمان آوردید! یعنی مخاطب به شرط ایمان به رسالت نبوی، توحید و اسلام [است] و یا آیه ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَىٰ آلِ الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا﴾^۲ می‌فرماید: «صلاة بر مؤمنین است.»

در اینجا شرط ایمان وجود دارد؛ یعنی هر کسی که خود را به ایمان ملتزم کرده است، باید صلاة را بخواند؛ ولی در این آیه شریفه می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ﴾؛ [یعنی] «مردم»! دقت کنید که مقداری جنبه‌اش سعی شده است. در واقع مسئله ایمان در اینجا مطرح نیست، نگفته است: «یا ایها الذین آمنوا يجب علیکم الحج» و یا «و لله على المومنین حج البيت من استطاع اليه سبيلاً»، بلکه ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ﴾ بیان شده است؛ یعنی مردم.

این می‌رساند که مسئله حج اصلاً یک مسئله مفروغ عنه برای همه مردم است، نه اینکه باید ایمان در اینجا لحاظ شود، اما چون در اینجا شرط اطاعت

^۱ سوره بقره (۲) آیه ۱۸۳.

^۲ سوره نساء (۴) آیه ۱۰۳.

از رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلّم، تسلیم بودن نسبت به او امر او است، طبعاً خواهی نخواهی مسئله در مسلمین منحصر می شود؛ نه در سایرین، مثل یهود و نصاری؛ و اِلّا آنها هم نسبت به این قضیه، شامل می شوند!

نکته بلاغی و ادبی که در اینجا وجود دارد، این است که به جای «یا ایها الذین اتقوا»، «یا ایها الذین آمنوا»، «یا ایها الذین اسلموا» و امثال ذلک، ﴿النَّاسِ﴾ بدون قید ایمان، تقوا و اسلام آمده است. ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ﴾ یعنی جنبه عمومی مفروع عنه دارد.

لذا یکی از مسائلی که مجتهد باید در نظر بگیرد و برای رسیدن به ملاک احکام خیلی به کار می آید و خیلی نکته دقیقی می باشد، این است که بداند آیا خطاب شارع در مقام القاء بیان، عام است یا از اوّل خاص بوده است؟ یعنی آنچه که اولاً بلا اوّل، به ذهن متبادر می شود، آیا خطاب به عده خاصی است که ما بعداً به سراغ روایات و امثال ذلک برویم تا این مورد خاص را بفهمیم، یا اینکه خطاب از اوّل متوجه جنبه

عام بوده است؟

مخاطب خاص در تکلیف به دیگر عبادات

وقتی مثلاً راجع به صلاة، به آیات قرآن نگاه

می‌کنیم، می‌فرماید: ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى

الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا﴾. می‌بینیم که

صلاة نسبت به همه مؤمنین، جنبه عموم دارد؛ لذا اگر

در جایی شک کنیم که آیا در فلان موقع، فلان زن

می‌تواند نماز بخواند یا نه، باید به همین عمومات

تمسک کنیم؛ یعنی صلاة بر مکلف من حیث انه

مؤمن آمده است، لا من حیث انه مشغول بشغل

کذائی، لا من حیث انه متصرف بفعل کذائی و لا

من حیث انه معنوی بعنوان کذائی، در واقع حکم

صلاة از اوّل به ایمان تعلق گرفته است؛ یعنی شامل

هر شخصی که ایمان دارد، می‌شود. حالا آن شخص

سواء کان رجلاً أو کان امرأة، سواء کان شاباً أو

شیخاً أو هَرَمًا أو مَرَاهِقًا أو بِالْغَا أو صَحِيحًا أو

سَقِيمًا أو سَالِمًا أو مَرِيضًا؛ حکم به ایمان تعلق

گرفته است. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَىٰكُمْ

الصِّيَامُ﴾ و یا ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى

الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا﴾ روزه و صلاة

به مؤمن تعلق گرفته است، نه مؤمن سالم، نه مؤمن در حَضَر، نه مؤمن در ثلاثین سنوات، بلکه **المخاطب الذی هو منتحلٌ بالإسلام و بهذه النحلة، منتسب بهذه النسبة، متدلیاً بهذه المبدأ و الملجأ؛** یعنی هر کسی که در این راستا هست، باید نماز بخواند و روزه بگیرد.

بنابراین، مثلاً اگر ما شک کردیم که در موقع مرض، آیا باید صلاة را جالساً بخوانیم یا خیر، اصلاً به روایت احتیاج نداریم؛ یعنی اگر هیچ روایتی هم دال بر اینکه باید صلاة را در حال جلوس خواند، نداشتیم. نفس آیه ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَىٰ آلِ الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا﴾ مسئله‌ای تمام شده است. ﴿كِتَابًا مَّوْقُوتًا﴾ یعنی دارای وقت خاص خودش می‌باشد. و نفس این آیه به ما می‌رساند که باید نماز را بآیِّتِ حَوَکَانَ خواند! یعنی مریض هم حتی اگر می‌تواند، باید در حالت استقامت نماز بخواند؛ چون آیه همین را می‌گوید. متنها روایاتی در اینجا داریم که از جمله‌اش روایت **«لَا حَرَجَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ»، «لَا ضَرَرَ وَ لَا ضِرَارَ**

فی الاسلام»^۱ و یا «بُعِثْتُ عَلَى شَرِيعَةٍ سَهْلَةٍ

سَمَحَةٍ»^۲ می‌باشد و همین‌طور آیاتی که دلالت بر سهولت می‌کند؛^۳ وقتی این روایات با آیه مذکور که دلالت بر وجوب صلاة می‌کند، ضمیمه شوند، ما از آنها استفاده می‌کنیم که باید نماز را جالساً و مستلقیاً و امثال ذلک بخواند.

حتی اگر روایاتی نداشتیم بر اینکه باید نماز را جالساً بخواند، این آیه به ضمیمه آیه دیگر یا به ضمیمه روایاتی که دلالت بر عدم حرج و امثال ذلک می‌کنند، ما را به این مسئله می‌رسانند؛ ما اصلاً نیاز به روایت نداریم؛ چرا؟ چون از یک طرف این آیه، صلاة را مطلق بیان می‌کند. از طرفی بعضی آیات و روایات مسئله سهولت و عدم حرج را بیان می‌کنند. ما برای جمع بین اینها می‌گوییم: «نماز را باید خواند؛ چه جالساً یا مستلقیاً.»

یا فرض کنید در مورد آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

^۱ وسائل الشیعة، ج ۲۶، ص ۱۴.

^۲ وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۱۰۶.

^۳ سوره حج (۲۲) آیه ۷۸: ﴿وَمَا جَعَلَ عَلَىٰ كُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾.

كُتِبَ عَلَىٰكُمْ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿٢١٧﴾
 ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ می آید، ﴿ءَامِنُوا﴾ به عنوان کل، همه افراد را در بر می گیرد؛ نه اینکه انسان از اول فکر کند که منظور از [افراد مورد خطاب برای وجوب] صیام، چه کسانی می باشند و نیازی به فکر کردن ندارد! با خطاب ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ اصلاً جا برای این سؤال نمی ماند که این آیه چه صنف خاصی را مورد خطاب قرار داده است؟! آیه می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾؛ در این صورت، مثلاً آیا زن هم باید در ایام خاص و در ایام حیض روزه بگیرد؟ بله، او هم باید بگیرد؛ چون او ایمان دارد. چطور هزار کار دیگر را انجام می دهد؟ خب روزه هم بگیرد! اگر روزه بگیرد، نمی میرد و چلاق هم نمی شود، پس او هم باید روزه بگیرد. حالا اینکه خدا گفته است در این ایام روزه نگیرد، یک مطلب دیگر است که بعداً بیان می شود.

نفس آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَىٰكُمْ الصِّيَامُ﴾ شامل زن و مرد در همه حالات می شود،

چه در حالت مرض و چه در حالت صحت، فرقی هم ندارد. اشکالی ندارد که انسان یک روز در حال مرض روزه بگیرد! ولی ما در اینجا می‌بینیم که نفس آیه دو طائفه را تخصیص می‌زند و می‌فرماید: ﴿فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ﴾^۱؛ یعنی وجوب صوم در جای خودش باقی است، نه اینکه وجوب صوم مرتفع شده باشد، ولیکن در این موقع خاص، مرض یا سفر مانع است و وجوب روزه به وقت دیگری منتقل می‌شود. بنابراین آیه در اینجا عنوان کل است.

من باب مثال آیا در مورد خمس داریم که «یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الخمس»؟! خمس برای چه کسانی است؟ آیه از اوّل بیان می‌کند:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي آلِ قُرْبَىٰ وَلِأَيِّمَىٰ وَأَلِّمَسْكِينِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ إِن كُنتُمْ ءَامَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ نَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ آلِ فِرْعَانَ يَوْمَ آلِ تَقِيٍّ آلِ جَمْعَانَ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ

^۱ سوره بقره (۲) آیه ۱۸۴.

شَيْءٍ قَدِيرٌ^۱، می فرماید: ﴿وَأَعْلَمُوْا اَنْمَّا غَنِمْتُمْ﴾، مربوط به غنیمت است؛ یعنی حکم از اوّل به عنوان خاص تعلق گرفته است؛ بنابراین، سایر افرادی که اینها به غنیمت نرسیده اند، مشمول خمس نیستند. فرد فقیر از اوّل، مشمول خمس نیست؛ چون امر ﴿اَنْمَّا غَنِمْتُمْ﴾ شامل او نمی شود. بله، اگر همین فرد فقیر برود و به غنیمتی برسد که در باب جهاد و امثال ذلک هست، مسئله اش فرق می کند [و آن وقت باید خمس بدهد]. پس دقت کنید که حکم در اینجا یک عنوان خاص از افراد را شامل می شود. یا اینکه فرض کنید در آیه ﴿اِنَّمَّا الصَّدَقَتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَمِلِينَ عَلٰی هَا وَآلِ مُؤَلَّفَةِ قُلُوبِهِمْ وَفِي الرِّقَابِ وَآلِ غَرَمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَآبِ ذٰنِ السَّبِيلِ فَرِيْضَةً مِّنْ اَللّٰهِ ۗ وَاللّٰهُ

^۱ سوره انفال (۸) آیه ۴۱. امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۵۲:

«مصرف صدقات، برای فقراء، و بیچارگان درمانده، و متصدیان جمع آوری و مصرف صدقات، و برای متمایل نمودن دشمنان و کافران به اسلام، و برای آزاد کردن بندگان، و برای قرض داران، و آنچه در راه خدا باشد، و برای در راه واماندگان است. این حکم واجب است از جانب خدا، و خدا دانا و کارهایش از روی اتقان و استحکام و مصالح عالیه است.»

عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿۱﴾ صدقات برای کیست؟ برای افرادی است که واجد این مسئله، عنوان و خصوصیت می‌باشند. البته شارع این مطلب را هم بیان می‌کند که زکات به چه چیزهایی تعلق می‌گیرد و بر چه کسانی واجب است؛ بیان می‌کند که به نه چیز زکات تعلق می‌گیرد^۲ که عبارت است از اغنام ثلاثه، غلات اربعه، نقدین. پس پرداخت زکات بر کسی که نقدین دارد، پول دارد، زراعت دارد و اغنام ثلاثه دارد، واجب است. حالا اگر کسی زراعت نداشت، زکات شامل او نمی‌شود. اگر کسی اغنام ثلاثه نداشت، شامل او نمی‌شود. اگر هم داشت، باید ببینیم که آیا معلوفه است و یا سائمه و هر کدام از اینها حکم مخصوص به خود را دارند.

بنابراین، مشاهده می‌کنیم احکامی که در اینجا وجود دارند، از اوّل عام نیستند؛ بلکه به مؤمنینی برمی‌گردد که متصّف به صدقه‌دادن و غنیمت [و

^۱ سوره توبه (۹) آیه ۶۰.

^۲ تهذیب الأحکام، ج ۴، ص ۳:

«الحسن بن شهاب عن أبي عبد الله عليه السلام قال: "وضع رسول الله صلى الله عليه وآله الزكاة على تسعة أشياء و عفا عما سوى ذلك؛ على الذهب و الفضة و الحنطة و الشعير و التمر و الزبيب و الإبل و البقر و الغنم."»

اوصاف خاص] هستند. هرکسی این طور نیست.

بیان اطلاقِ شارع در مورد حج و مقید

نبودن خطاب به مؤمنان

حالا ببینیم در مورد حج چطور است؟ آیا حج از

اوّل شامل مؤمنینی، با اوصاف خاص می شود؟ یعنی

از اوّل شارع گفته است: «افرادی که مؤمنِ مستطیع با

فلان وضع خاص هستند، حج بر آنها واجب

است»؟! اگر شارع این طور گفته باشد: «مؤمنینی که

به این قسم مستطیع هستند»، این حکم به آنها تعلق

گرفته است؛ یعنی ایمان با عنوان استطاعت؛ **المؤمن**

المستطیع بالاستطاعة الإصطلاحیّة یجب علیه

الحج. اگر این طور باشد، جایی که انسان در یک

مورد شک کند بر اینکه آیا مستطیع است یا خیر،

اصلاً حکم وجوب شاملش نمی شود؛ چون در اینجا

حکم به وصفِ عنوانی تعلق گرفته است و شک در

مورد، تمسک به عام در شبهه مصداقیه می شود.

ولی اگر بیان شارع در مورد حج که می فرماید:

﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ

كُلُّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ^۱، یک بیان
 اطلاقى باشد، مثل ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ
 عَلَىٰكُمْ الصِّيَامُ﴾ یا مثل ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَىٰ
 آلِ الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا﴾ شامل همه
 افراد می شود. ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ﴾ یعنی در
 بین مردم، ندای حج را اعلان کن! ﴿أَذِّنْ﴾ یعنی
 «أعلن في الناس بالحج». منظور از ناس کیست؟
 هیچ توضیحی در این مورد نداریم. آیا منظور، آن
 افرادی که مستطیع هستند، می باشد؟! در آیه چنین
 چیزی نداریم. حتی عرض کردیم که اگر به جنبه
 ادبی ملاحظه کنید در آیه «أَذِّنْ فِي الْمُؤْمِنِينَ وَ
 الْمُؤْمِنَاتِ بِالْحَجِّ» نیامده است، بلکه عام تر بیان شده
 است: ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ﴾؛ یعنی همه مردم! ﴿وَأَذِّنْ
 فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ﴾ دلالتی دارد و معنایش این
 است که منظور پروردگار در خطاب به حضرت
 ابراهیم: ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تُوكَ
 رِجَالًا ءِوَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ
 عَمِيقٍ﴾ همه مردم هستند، نه فقط مسلمان ها!

^۱ سوره حج (۲۲) آیه ۲۷.

المؤمنين برسول الله يأتوك رجالاً»، «أذن في الناس الذين هم آمنوا برسول الله» و «أذن في الذين اسلموا»؛ بلکه بیان شده: ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ﴾

که جنبه عمومی سعی در این آیه مورد لحاظ قرار گرفته است. همه مردم باید بیایند و بر سر این سفره بنشینند. همه مردم دنیا باید به این حیات ابدی برسند.

ایمان، شرط ضمنی حج؛ نه قید برای

وجوب

توجه داشته باشید که چقدر فهم مجتهد در مقام استنباط تغییر خواهد کرد! همه مردم باید به حج بیایند و از برکات آن بهره ببرند و متنعم شوند. آیا نصاری هم باید بیایند؟ بله، طبق آیه ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ﴾، یهود، گبر، زرتشتی، کافر، معاند، بودیسم و بلکه تمام افراد دنیا باید بیایند! بله، طبیعی است کسی که می آید و نداء تو را لبیک می گوید، باید به تو ایمان داشته باشد؛ پس ایمان، شرط ضمنی است، نه اینکه به عنوان قید برای حکم آمده باشد. مگر شخصی که ایمان به آخرت ندارد، مشکل عقلی دارد که از آن طرف دنیا مثلاً از آمریکا یا از وسط استرالیا

به حج بیاید؟! در همان مملکت خودش خیلی جاهای خوب‌تر، باصفا‌تر، سبزه، جنگل و تفریح‌گاه وجود دارد - **إِنْ شَاءَ اللَّهُ اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا!** - حالا این شخص وقتی با این وجود، به جایی می‌آید که هوا به شدت گرم است و شصت درجه حرارت دارد و اگر تخم مرغ را [زیر آفتاب] بگذارید، بعد از پنج دقیقه پخته می‌شود، طبیعی است که آن شخص براساس اطاعت از خدا و ایمان به آخرت، این کار را انجام می‌دهد.

تلمیذ: در روایات داریم که کفار هم مأمور به تمام تکالیف هستند.

استاد: در اینکه اسلام و احکام آن برای همه است، شکی نیست^۱؛ امّا داریم که ﴿وَمَنْ يَبْغِ

^۱ معاد شناسی، ج ۷، ص ۱۹۷:

«... و از اینجا استفاده میشود همان طوری که فقهاء ذکر می‌کنند که خطابات قرآنیّه همان طوری که راجع به مؤمنین است راجع به کفار هم هست؛ چون بحثی داریم که احکام و تکالیف اختصاص به مسلمین دارد یا اعمّ از مؤمنین و کافرین است؟ حقّ این است که برای همه هست؛ منتهی اگر کفار به جای آرند صحیح نیست، به جهت آنکه شرط قبول، اسلام و قصد تقرّب است؛ و لیکن چون اسلام و نیّت قربت در تحت اختیار آنهاست میتوانند شهادتین بر زبان جاری کنند و اسلام بیاورند تا بتوانند قصد تقرّب کنند و آن اعمال را بجا آرند. وَ الْإِجَابُ بِالْإِخْتِيَارِ لَا يُنَافِي الْإِخْتِيَارَ كَمَا أَنَّ الْإِمْتِنَاعَ بِالْإِخْتِيَارِ لَا يُنَافِي الْإِخْتِيَارَ.

و بنابراین، همان طور که کفار در روز قیامت نسبت به اصول دین مؤاخذه

غَى رَّ آلِ إِسَ لَمْ دِينَ ۙ فَلَنْ يُقَبَّلَ مِنْ ۚ هُ ۖ؛
 یعنی این احکام و عبادات قبول نمی‌شود، مگر اینکه
 عامل آنها مسلمان باشد؛ تمام اینها یک مطلب است،
 اما بنده در خصوص عباداتی که داریم، صحبت
 می‌کنم؛ چرا این قضیه در مورد صلاة وجود ندارد؟
 چرا در قرآن آیات صلاة این طور بیان نشده است:
 «يَا أَيُّهَا النَّاسُ صَلُّوا»؟! یا نفرموده: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ
 صُومُوا، يَا أَيُّهَا النَّاسُ خَمَّسُوا أَمْوَالَكُمْ»؟!
 تلمیذ: تفنن در عبارات است.

استاد: یعنی خدا همین طوری می‌گوید؟! خیلی
 ممنون! پس خدا هم کتابچه شعر سروده است! نه،
 ببخشید شعر هم نیست؛ چون شعرها هم وزن و
 روال معینی دارند! خدا همین طور بدون حساب و
 کتاب گفته است: ﴿الْأَنسِ﴾، تا به حال راجع به اهل

می‌شود و مورد عذاب واقع می‌گردند همین طور نسبت به فروع دین این چنین
 است. و همان طور که از آنان سؤال می‌شود که چرا به خدا ایمان نیاوردی؟!
 توحید او را نپذیرفتی؟! به پیامبر اسلام نگریدی؟! معاد را قبول نکردی؟!
 همین طور علاوه بر اینها مورد سؤال قرار می‌گیرند که چرا نماز نخواندی؟!
 زکات ندادی؟! چرا نکاحت طبق نکاح اسلام نبود؟!»

^۱ سوره آل عمران (۳) آیه ۸۵. معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۱۳۱:

«و هر کس غیر از اسلام، دینی را برای خود اتخاذ کند، از او پذیرفته
 نمی‌شود.»

ایمان، «یا ایها الذین آمنوا» می گفته است، ولی الآن

گفته است: ﴿الْأَناسِ﴾!

علامه طباطبائی رضوان الله تعالی علیه

می فرمودند: «یک حرف «واو» قرآن که بیان شده

است، دلیل دارد؛ یعنی دلیل دارد که چرا «واو» گفته

و «فاء» نگفته است»^۱

در حالی که صوم، صلاة و زکات هم تکلیفی برای

همه هستند، چرا در این موارد ﴿الْأَناسِ﴾ نداریم؟!

بنده نظرم این است که ما حکم تکلیف برای همه

را مفروغ عنه فرض می کنیم، به نحو عام؛ حالا به

سراغ خاص آمده ایم. در خود عبادات، در یک آیه

می بینیم که درباره یک حکم، تأکید به نحوی است

که در مورد عقاب، جنبه خلود آمده است؛ مثل قتل

نفس که حرام است و خلود در نار، درباره آن بیان

شده است. این در حالی است که در مورد دروغ، با

^۱ این مطلب از مرحوم علامه طباطبائی - رضوان الله علیه - یافت نشد، ولیکن از مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - یافت گردید؛ ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۱، ص ۵۷:

«ولیکن قرآن عبارات و کلماتش، هر «واو» و «فاء» ش، معنا دارد، به جای لا یَهْدِی، ﴿لَا یَهْدِیَ﴾ قرار داده است، و برای اینکه بیان کند: ﴿یَهْدِیَ﴾ هدایت ذاتی نیست، ﴿إِلَّا أَنْ یُهْدَیَ﴾ آورده است.»

اینکه حرام است، امّا خلود نیامده است. آیا میزان حرمت و عقاب دروغ با قتل نفس مؤمنه، که همین طور گلوله‌ای را به سر یک مؤمن بی‌گناه بزنند و او را روی زمین بیندازند، یکی است؟! مثلاً یک دروغ بگویند: من به خانه عمه‌ام رفتم! درحالی‌که نرفته بود. آیا میزان عقاب این دروغ با قتل نفس مساوی است؟! شخص دیوانه هم چنین حکمی نمی‌کند، چه برسد به اینکه حکیم علی‌الاطلاق چنین حکمی کند. آیا زدن یک گلوله به یک فرد مؤمن و بی‌گناه و انداختن او و جان دادنش، مثلاً با یک دروغ گفتن به اینکه بگویند: «آقا من این کار را امروز انجام دادم! به فقیر پول دادم!» درحالی‌که پول نداده است، یا اینکه بگویند نماز خوانده، درحالی‌که نماز نخوانده، آیا آن قتل نفس با این دروغ گفتن، یکسان است یا نه؟ هیچ‌کسی نمی‌گوید یکی است. لذا در آنجا خلود دارد؛ با اینکه هر دوی آنها گناه است؛ مگر هردو حرام نیست؟!!

تفاوت لسان شارع نسبت به عبادات

مختلف

بنده صحبت‌م این است اینکه احکام برای همه

است، مسئله‌ای مفروغ‌عنه است و حاکم اسلام بایستی که نسبت به غیر مؤمنین هم زکات و خمس و امثال ذلک را بگیرد، - آن مسئله در جای دیگر است - ولی صحبت در این است که در احکام عبادات، ما می‌بینیم، لسان و لحن شارع نسبت به آن عبادات، تفاوت می‌کند.

در مورد صلاة آیه داریم: ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى آلِ الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا﴾، اما فرموده است: «لو كنت سالماً، لو كنت صحيحاً، لو كنت في حضر، لو كنت شاباً، لو كنت فلاناً و...»، ولی در مورد صوم، همان عموم است، اما استثناء دارد: ﴿فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ﴾. ما از اینجا اهمیت صلاة را نسبت به صوم متوجه می‌شویم، که وقتی شخص در حال سفر است، شارع **منه على العباد** صوم را برمی‌دارد، ولی صلاة را بر نمی‌دارد! صلاة را شکسته می‌خواهد، ولی تکلیف را در مورد صوم برمی‌دارد. از اینجا می‌فهمیم که صلاة در نزد شارع، اقوی از صوم است.

اقوی بودن حج از سایر واجبات در نزد

شارع

در مورد حج مشاهده می کنیم که نمی گوید: «لله على الرجال» یا «لله على النساء فى ايام الصحة» یا «لله على الرجال فى ايام الاستقامة و الثروة و الاستغناء» یا حتى «لله على المؤمنين»؛ بلکه می گوید: ﴿وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ﴾، پس از همه اقوی است.

شارع می گوید: «حج از نظر من حکمی است که کأنّ از دایره اسلام خارج است»، «فكيف بالمسلمين»؟! این حکم حج اصلاً به طور کلی در دایره ایمان هم قرار ندارد، بلکه بالاتر از آن است! ولكن «لا يقبل إلا بالایمان»، «لا يقبل إلا بالتسليم بالرسول» و «لا يقبل إلا بالاسلام» که این یک مطلب دیگر است و حتی امام صادق علیه السلام نیز می فرماید که اگر شخصی ناصبی مخالف و سابّ است، باید دوباره حج را انجام دهد؛ «لا يقبل إلا بولايتنا»! یعنی بالاتر از این، اگر ناصبی، معاند و سابّ باشد، باید دوباره حج را انجام دهد؛^۱ ولی اگر

^۱ وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۱۲۶.

ناصبیِ عوام باشد که جاهل هستند، حضرت می‌فرماید که بهتر است دوباره به حج برود؛ کسی هم که ناصبی نیست و فقط مخالف است، حضرت می‌فرماید: «لازم نیست!»^۱

به این مراتب دقت کنید که حضرت چطور در نظر می‌گیرند. همهٔ اینها مراتبی است که در حج یک جا قبول می‌شود، در یک جا هم قبول نیست و در یک جا هم بهتر است که دوباره انجام شود. پس حج بدون ولایت هم قبول نمی‌شود، چه برسد به حج بدون اسلام، ولی صحبت در این است که آیا نگاه و نظرهٔ شارع در مقام انشاء، نگاه استثناء و تقیید است، یا نگاه اطلاق و عموم؟ این نگاه منظور بنده است. وقتی شارع می‌فرماید: ﴿وَلَلَّهُ عَلَى النَّاسِ حِجُّ آلِ بَنِي ٓتٍ﴾؛ یعنی کل مردم باید به حج بروند و به این فضیلت برسند، گویی کسی که به این دنیا آمده است، نباید بمیرد «إِلَّا بِالْأَتْيَانِ بِهَذِهِ الْفَرِيضَةِ»؛ وگرنه پروندهٔ او ناقص است. شارع این مطلب را در این آیه بیان می‌کند و می‌فرماید: «کسی که به این دنیا

^۱ تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۹.

می‌آید و می‌خواهد از این دنیا برود، باید با حج از این دنیا رفته باشد، و اِلَّا گرفتار است! مگر اینکه نتواند که آن مسئله دیگری است و طبعاً نمی‌تواند.

لذا ما می‌بینیم همین مسئله در آیه مربوط به حضرت ابراهیم علیه‌السلام ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا ۖ وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾ اصلاً استطاعت نیامده است؛ ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ﴾ یعنی بای‌نحوکان بیاید، ﴿يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾، از هر طرف و از هر گوشه دنیا باید بیاید، ﴿يَأْتُوكَ رِجَالًا﴾؛ با پای پیاده بیاید. دیگر خدا با چه بیانی اهمیت حج را بیان کند و بگوید که حج به هر کیفیتی واجب است؟! ﴿يَأْتُوكَ رِجَالًا﴾؛ با پای پیاده! آیا خدا شوخی کرده است؟! آیا شعر گفته است؟! آیا تفنن بوده است؟! خلاصه حالا دو شعر هم از جبرئیل بشنوید! ﴿يَأْتُوكَ رِجَالًا﴾ یعنی به آرامی و آهسته‌آهسته بیاید! یا اینکه خواسته بگوید که آقا، مسئله مهم است! ﴿يَأْتُوكَ رِجَالًا﴾ یعنی با پا بیا! معنای لری آیه این است که هر کسی می‌تواند، باید بیاید. وقتی که بنده می‌گوییم: «هر

کسی می تواند به منزل ما بیاید»، معنای لری این کلام
یعنی هر طور می توانید بیایید؛ اگر می توانید با پای
پیاده، اگر نمی توانید با ماشین، اگر نمی توانید با
دُرشکه بیایید و اگر این طور هم نمی توانید، یک نفر
شما را روی دوش خود سوار کند و بیاید! خلاصه
هر که می تواند به هر نحوی باید بیاید. آیا شما از این
معنا، تقييد استفاده می کنید؟!

اللهم صلّ على محمد و آل محمد